

یافت. برادران بر او حسد بردند و عاصم و عبدالملک عصیان کردند و کردان مخالف را گرد آوردند. عضدالدوله سپاه فرستاد و با عاصم درآویخت. لشکر عاصم منهزم گردید و عاصم را اسیر کرده به همدان آوردند. از آن پس دیگر خبری از او در دست نیست. این واقعه در سال ۳۷۰ اتفاق افتاد. عضدالدوله همه فرزندان حسنویه را بکشت و تنها ابوالنجم را به مقام خویش باقی گذاشت.

جنگ‌های بدرین حسنویه و سپاهیان شرف‌الدوله

چون عضدالدوله وفات کرد پسرش صمصام‌الدوله به پادشاهی نشست. برادرش شرف‌الدوله^۱ در فارس شورش کرد، سپس بغداد را گرفت. فخرالدوله پسر رکن‌الدوله بعد از مرگ برادرش مؤیدالدوله از اصفهان به ری آمد و میان او و شرف‌الدوله کشمکش‌هایی درگرفت. شرف‌الدوله از او کینه به دل داشت. چون شرف‌الدوله در بغداد استقرار یافت و آن را از دست صمصام‌الدوله بگرفت، سردار او قراتکین جهشیاری بود قراتکین زمام امور دولت او را در دست داشت. شرف‌الدوله از خودسری قراتکین در رنج بود. این بود که او را به جنگ بدرین حسنویه فرستاد و قصدش آن بود که از شریکی از آن دو خود را برهاند.

قراتکین در سال ۳۷۷ لشکر به جنگ ابوالنجم برد و با او در وادی قرمیسین روبرو شد. بدر منهزم شد و چنان گریخت که از دیده‌ها پنهان گردید و سپاه قراتکین به خیمه‌های او در آمد. ولی بدر به ناگاه حمله کرد چنان‌که اینان را فرصت بر اسب نشستن نماند. همه را از دم تیغ گذرانید و هرچه داشتند به غارت برد. قراتکین خود با چندتن از یارانش از مرگ برهید و خود را به پل نهر روان رسانید. فراریان نیز بدو پیوستند و به بغداد داخل شدند. بدر بر اعمال جیل مستولی گردید و شوکت و قدرتش افزون گردید. بدر از آن پس همواره پیروزمند می‌زیست. در سال ۳۸۸ از دیوان خلافت منشور امارت یافت و به ناصرالدوله ملقب گردید. بدر به حرمین مکه و مدینه صدقات بسیار می‌فرستاد و اعراب حجاز را اطعام می‌کرد تا قبایل حاج را حراست کنند. کردانی که در زمرة یاران او بودند از راهزنی خودداری می‌کردند. این امور سبب شده بود که صاحب مقامی ارجمند شود وصیت شهرتش همه جا را بگیرد.

۱. متن: مشرف‌الدوله

رفتن بدر بن حسنویه به محاصره بغداد با ابوجعفر بن هرمز ابوجعفر الحجاج پسر هرمز از سوی بهاءالدوله نیابت عراق را داشت. بهاءالدوله او را عزل کرد و ابوعلی بن^۱ استاد هرمز را به جای او منصوب نمود و او را عمیدالجیوش لقب داد. ابوجعفر الحجاج در حوالی کوفه درنگ کرد و با عمیدالجیوش درآویخت و عمیدالجیوش بر او پیروز گردید. سپس در سال ۳۶۳ بار دیگر میانشان خلاف افتاد و این فتنه همچنان بردوام بود و گاه از اعراب بنی عقیل و خفاجه و بنی اسد نیز یاری می طلبیدند و بهاءالدوله سرگرم فرونشاندن فتنه ابن واصل در بصره بود و دنباله آن تا سال ۳۹۷ کشیده شد.

[در سال ۳۹۷ ابوجعفر الحجاج سپاهی گرد آورد. بدر بن حسنویه نیز او را یاری داد. ابوجعفر الحجاج با این سپاه بیامد و بغداد را محاصره کرد.]

سبب این واقعه آن بود که ابوجعفر بر قلج حامی طریق خراسان فرود آمده بود و این قلج با عمیدالجیوش دشمنی داشت، پس بدین امر میان ابوجعفر و قلج توافق افتاد. قضا را قلج در این سال بمرد و عمیدالجیوش، ابوالفتح بن عنان^۲ را به جای او معین نمود و این ابوالفتح را با بدر بن حسنویه دشمنی بود. بدر را آتش کینه در دل شعله ور گردید و ابوجعفر الحجاج را فراخواند و جماعت کثیری را چون امیر هندی بن سعدی و ابو عیسی شادی^۳ بن محمد و وزام بن محمد و دیگران را برانگیخت. علی بن مزید الاسدی نیز به آنان پیوست. این سپه عازم تسخیر بغداد شد و در یک فرسنگی آن فرود آمد.

ابوالفتح بن عنان نیز به عمیدالجیوش پیوست و با او در بغداد بماند و همچنان به نگهبانی و دفاع مشغول بود تا خبر هزیمت ابن واصل و پیروزی بهاءالدوله به او رسید. چون این خبر بیامد محاصره کنندگان را در عزم فتوری پدید آمد و از بغداد برفتند. ابوجعفر به حلوان رفت. ابو عیسی نیز همراه ابوجعفر کوشید تا وضع خود اصلاح کند. نزد بهاءالدوله رسول فرستاد. [بهاءالدوله نیز اجابت کرد. ابوجعفر در شوشتر نزد او رفت ولی از بیم آن که مبادا عمیدالجیوش برمد در او ننگریست.]

بدر بن حسنویه به ولایت رافع بن محمد بن مقن^۴ رفت - او از بنی عقیل بود، جداعلای آل مسیب، و آن مقن، مقلد بود - بدر در آنجا آشوبها و کشتارها و تاراجها به

۳. متن: سادی

۲. متن: عنان

۱. متن: ابوجعفر

۴. متن: معن

راه انداخت. زیرا رافع بن محمد، ابوالفتح بن عناز را بدان هنگام که بدر را از حلوان و قریسین اخراج کرد بود، پناه داده بود. چون رافع از یاری ابوالفتح دست برداشت بدر لشکری به قلمرو او در جانب شرقی دجله فرستاد و آنجا را غارت کرد و به آتش کشید. ابوالفتح بن عناز نزد عمیدالجیوش به بغداد رفت. عمیدالجیوش او را وعده یاری داد. چون بهاءالدوله از کار این واصل برداخت و او را بکشت، عمیدالجیوش آهنگ بدرن حسنویه نمود تا او را به سبب لشکر آوردنش به بغداد و یاری او از ابن واصل گوشمال دهد. عمیدالجیوش بدین قصد بیامد و در جندی شاپور فرود آمد. بدر که وضع را چنان دید رسولان فرستاد و خواستار مصالحه شد بدین شرط که هزینه این لشکرکشی را پردازد. او نیز برداخت و عمیدالجیوش بازگردید.

عصیان هلال بن بدر بن حسنویه بر پدر و جنگ های او

مادر هلال از تیره شادنجان بود که ابوالفتح بن عناز و ابوالشوک بن مهلهل نیز از آن تیره بودند. از این رو بدر از آن زن دوری گزیده بود و هلال از هنگام ولایت دور از پدر زیسته بود. بدر را به هلال التفاتی نبود و همه توجه او به پسر دیگرش ابو عیسی بود. بدر صامغان را به اقطاع هلال داد. چون هلال به صامغان آمد با همسایه خود ابن الماضی^۱ صاحب شهرزور که دوست بدر بود بدرفتاری آغاز کرد. بدر او را از تعرض به ابن الماضی منع کرد ولی هلال نشنید. هلال او را تهدید کرد و بدر پسر را از عواقب اعمالش بیم داد. هلال جماعتی گرد آورد و آهنگ ابن الماضی نمود و او را در قلعه شهرزور محاصره کرد و قلعه را بگشود و ابن الماضی را بکشت و خان و مان او را به غارت برد. این عمل شکاف میان پدر و پسر را بیشتر کرد. هلال مردی بخشنده بود و بدر ممسک، از این رو هلال توانست جمعی از سپاهیان بدر را به سوی خود جلب کند. چون شمار سپاهیانش افزون شد لشکر به جنگ پدر کشید. در دینور دو سپاه مضاف دادند. بدر شکست خورد. او را اسیر کردند و نزد پسر بردند. هلال او را به دژ خود فرستاد تا به عبادت پردازد و برای کفاف زندگی اش، آن دژ را با هرچه در آن بود به او داد.

چون بدر در آن دژ قرار گرفت، آن را استوار کرد و نزد ابوالفتح بن عناز و ابو عیسی شادی بن محمد که در اسدآباد^۲ بود کس فرستاد و آنان را به تعرض در قلمرو پسرش

۱. متن: ابن الماضی

۲. متن: استراباد

برانگیخت. ابوالفتح به قمریسین رفت و آن را تصرف کرد. [ابوعیسی نیز به شاپور خواست رفت و محلات هلال را تاراج نمود. آن‌گاه به نهاوند رفت. ابوبکر بن رافع در آنجا بود] ابوبکر بن رافع ابوعیسی را تسلیم او نمود و هلال او را عفو کرد. بدران حسنویه از قلعه خود نزد بهاءالدوله کس فرستاد و از او یاری طلبید. فخرالدوله وزیر خود فخرالملک را با سپاهی به یاری او فرستاد. بدر با این سپاه برفت تا به شاپور خواست رسید. هلال از ابوعیسی شادی نظر خواست که در برابر لشکر بهاءالدوله چه کند. او گفت باید درنبرد درنگ کنی و بهاءالدوله را با پرداخت مالی از خود خشنود گردانی یا جنگ را به دراز کشانی. هلال او را متهم کرد که قصد فریبش دارد، پس به قتلش رسانید و شب هنگام آهنگ حمله نمود. فخرالملک خبر یافت و لشکر خود را فرمان داد که سوار شوند. چون هلال چنان دید از کرده خود پشیمان شد و فخرالملک را گفت که من برای جنگ نیامده‌ام. آمده‌ام که فرمانبرداری خویش اعلام دارم. فخرالملک رسولی نزد بدر فرستاد و ماجرا به او خبر داد. بدر رسول را دشنام داد و گفت این حيله‌ای بیش نیست. هلال را لحظه‌ای امان مده. فخرالملک خوشدل شد زیرا می‌پنداشت بدر را هنوز دردل مهر پدری باقی است. فخرالملک لشکر را فرمان حمله داد. لحظه‌ای بعد هلال را اسیر کرده بیاوردند و از او خواست که قلعه را تسلیم بدر کند. هلال خواست که او را تسلیم بدر نکنند. مادرش که در قلعه بود با همه همراهانش امان خواست. وزیر امانشان داد و قلعه را بگرفت و هر چه در آن بود بستند. گویند چهل هزار بدره دینار بود و چهارصد هزار بدره درهم، غیر از گوهرها و جامه‌ها و سلاح‌ها. وزیر، فخرالملک قلعه را تسلیم بدر بن حسنویه کرد و خود به بغداد بازگردید.

استیلای طاهر ابن هلال بر شهرزور

بدر بن حسنویه شهرزور را تسلیم عمیدالجیوش کرده بود. او نیز نواب خود را به آنجا فرستاده بود. در سال ۴۰۴ که هلال بن بدر دریند بود پسرش به شهرزور رفت و با سپاهیان فخرالملک بجنگید و در اواسط آن سال شهر را به تصرف آورد. وزیر نزد او کس فرستاد و او را سرزنش کرد و خواست که اسیران را که از اصحاب او هستند آزاد کند. او اسیران را آزاد کرد ولی شهرزور در دست او باقی ماند.

کشته شدن بدرین حسنویه و پسرش هلال

بدرین حسنویه امیر جبل^۱ لشکر برسر حسین ابن مسعود کرد برد تا بلاد او را در تصرف آورد. و او را در دژ کوسجه محاصره نمود. چون مدت محاصره به درازا کشید یاران بدر غدر کردند و کشتندش. آنان که بدر را کشتند از طایفه جوزقان بودند از طوایف کرد. مردان جوزقان پس از قتل بدر به فرمان شمس الدوله پسر فخرالدوله فرمانروای همدان در آمدند. حسین بن مسعود پیکر بدر را کفن کرد و در مشهد علی (ع) به خاک سپرد.

چون خبر قتل بدرین حسنویه به طاهرین هلال رسید، او هنوز در نواحی شهرزور فراری بود. طاهر برای تصرف قلمرو نیای خویش بیامد ولی شمس الدوله او را منہزم ساخت و اسیر نمود و در همدان به حبس افکند و بر بلاد او مستولی گردید. لریه و شادنجان از طروایف کرد به اطاعت ابوالشوک درآمدند.

هلال بن بدر، پدر طاهر نزد سلطان الدوله در بغداد محبوس بود. سلطان الدوله او را آزاد کرد و لشکری همراه او نمود تا بلاد خود را از شمس الدوله بازپس ستاند. هلال برفت و با شمس الدوله مصاف داد اما به دست او اسیر گردید و به قتل رسید. سپاهیان او به بغداد بازگشتند.

قلمرو بدر، شاپور خواست و دینور و بروجرد و نهاوند و اسدآباد و قطعه‌ای از اعمال اهواز بود و هرچه قلعه‌ها و ولایات در این حدود بود در تصرف او بود. بدر مردی عادل و بخشنده و بلند همت بود. چون او و پسرش هلال از دنیا رفتند، طاهرین هلال همچنان در نزد شمس الدوله در همدان محبوس بود.

کشته شدن طاهرین هلال و استیلای ابوالشوک بر بلاد ایشان

ابوالفتح محمد بن عناز امیر شادنجان از قبایل کرد، حلوان را در تصرف داشت و بر آن شهر و قوم خود بیست سال فرمان راند. ابوالفتح همواره مزاحم بدرین حسنویه و فرزندان او در ولایات و اعمال جبل بود ابوالفتح در سال ۴۰۱ بمرد و پسرش ابوالشوک به جای او نشست. از بغداد لشکری به سرکوبی او رفت. ابوالشوک را یارای مقاومت نبود، بگریخت و در حلوان موضع گرفت، تا میان او و وزیر، فخرالملک صلح افتاد. و این به هنگامی بود که فخرالملک بعد از عمیدالجبوش از جانب بهاءالدوله به عراق آمد.

۲. متن: حسن

۱. متن: جبل

شمس‌الدوله پسر فخرالدوله بن بویه، طاهر بن هلال بن بدر را از زندان خود آزاد کرد - طاهر سوگند خورده بود که در فرمان او باشد - آنگاه او را بر بلاد قوم خود در ناحیه جبل امارت داد. ابوالشوک نیز فرمانروای حلوان بود و میان آن دو رقابت‌های قدیم. طاهر لشکر گرد آورد و با ابوالشوک به نبرد پرداخت. ابوالشوک منهزم شد و برادرش سعد بن محمد نیز کشته شد. ابوالشوک بار دیگر سپاه گرد آورد، این بار نیز شکست خورد و در حلوان متحصن گزید. طاهر همه زمین‌ها را گرفت و در نهر و اقامت گزید، سپس میان دو طرف صلح افتاد و طاهر خواهر ابوالشوک را به زنی گرفت. چون طاهر ابوالشوک را امان داد به ناگاه ابوالشوک برجست و او را بکشت و انتقام خون برادر خود سعدی را بستند. اصحابش او را در مقابر بغداد به خاک سپردند. ابوالشوک سایر قلمرو او را تصرف کرد و در دینور فرود آمد.

چون علاءالدوله بن کاکویه در سال ۴۱۴ به هنگامی که لشکر شمس‌الدوله را شکست داده بود بر همدان مستولی شد، لشکر به دینور کشید و آنجا را از ابوالشوک بستند. سپس به شاپور خواست رفت و دیگر اعمال او را در تصرف آورد. آنگاه از پی ابوالشوک روان شد. مشرف‌الدوله سلطان بغداد شفاعت کرد و علاءالدوله بازگشت.

چون غزان [سلجوقی] در سال ۴۲۰ بر ری دست یافتند و همدان را گرفتند و در آن نواحی تا اسدآباد و قراء دینور دست به آشوب و فتنه گشودند، ابوالفتح بن ابی‌الشوک به مقابله با آنان پرداخت و با ایشان نبرد کرد و منهزمشان نمود و جماعتی از ایشان را اسیر کرد. سپس با آنان عقد صلح بست اسیران را آزاد نمود و غزان بازگشتند. سپس ابوالشوک در سال ۴۳۰ بر قرمیسین از اعمال جبل مستولی شد و فرمانروای آن را که از کردان قوه‌ی^۱ بود بگرفت. برادرش به قلعه ارنه^۲ رفت و از بیم ابوالشوک در آنجا متحصن گردید. و یاران خود را به شهر خولنجان نهاد که آنجا را حفاظت نمایند. ابوالشوک لشکر به تصرف خولنجان فرستاد. چون آنان کاری از پیش نبردند بازگردیدند. ابوالشوک در همان روز لشکری دیگر بسیج کرده و به دژ ارنه حمله آورد. سپاهیان او ربض آن دژ را غارت کردند و به هرکه دست یافتند کشتند، و روزی به هنگامی که مردم خولنجان غافل بودند برفتند و شهر را تسخیر کردند. مردم خولنجان امان خواستند و نگهبانان شهر در قلعه‌ای در وسط آن شهر پناه بردند. سپاهیان ابوالشوک قلعه را محاصره کردند و در ماه ذوالقعدة همان سال آن شهر تصرف کردند.

۲. متن: ارمینیه

۱. متن: ترهیه

فتنه میان ابوالفتح بن ابی الشوک و عمش مهلهل

ابوالفتح بن ابی الشوک از سوی پدر در دینور بود و در آنجا قدرت و توانی به هم زد و چند قلعه را بگرفت و آن حوالی را از تعرض غزان در امان داشت. این پیروزی‌ها سبب عجب و غرور او شده بود و می‌پنداشت که بر پدر خود برتری دارد. پس در ماه شعبان سال ۴۳۱ به قلعه بلوار^۱ از قلاع کردن رفت. صاحب قلعه در آنجا نبود. زنش دید که نمی‌تواند قلعه را در برابر هجوم ابوالفتح حفظ کند نزد عم خود مهلهل بن محمد بن عناز کس فرستاد تا قلعه را به او تسلیم کند. جایگاه مهلهل در نواحی صامغان بود. [مهلهل از رسول پرسید که آیا ابوالفتح خود نیز در قلعه است یا تنها لشکر او در قلعه است. گفت: لشکر اوست و ابوالفتح از قلعه بازگشته. چون مهلهل به قلعه نزدیک شد ابوالفتح را دید که به قلعه می‌رود]. مهلهل در جایی بایستاد و چنان نمود که قصد قلعه ندارد. سپس بازگشت ابوالفتح از پی او بیامد و چون به او رسید نبرد درگرفت. مهلهل بر ابوالفتح پیروز شد و او را اسیر نمود. ابوالشوک که این خبر بشنید آهنگ شهرزور کرد و آنجا را در محاصره گرفت. سپس آهنگ بلاد برادر خود مهلهل نمود تا پسر خود را برهاند. این کار به دراز کشید و پسرش از بند ازاد نگردد. مهلهل همچنان پای می‌فشرد تا آن‌گاه که علاءالدوله بن کاکویه را ترغیب کرد که بر بلاد ابوالفتح بتازد. او نیز دینور و قرمیسین را بگرفت. این واقعه درس ال ۴۳۲ اتفاق افتاد.

در سال ۴۳۲ ابوالشوک به دقوقا لشکر برد. بر مقدمه پسر خود سعدی را بفرستاد. او برفت و شهر را محاصره نمود. آن‌گاه خود برسد و بارو را سوراخ کرد و شهر را به جنگ بگرفت و بخشی از آن را غارت کرد و اسلحه و جامه‌های کردان را بگرفت. ابوالشوک یک شب در دقوقا بماند. سپس خبر یافت که برادرش سرخاب بن محمد به چند موضع از ولایتش هجوم آورده و او بر بندنیجین و حلوان بیمناک بود. این بود که بازگشت. آن‌گاه نزد جلال‌الدوله سلطان بغداد کس فرستاد و از او یاری طلبید. او نیز سپاهی به یاری‌اش فرستاد، این سپاه نزد او بماند. مهلهل نیز نزد علاءالدوله بن کاکویه رفت و از او علیه برادرش ابوالشوک دادخواهی نمود. علاءالدوله آهنگ ابوالشوک کرد. ابوالشوک به قلعه سیروان تحصن گزید. سپس نزد علاءالدوله کس فرستاد و عرضه داشت که می‌خواهد نزد جلال‌الدوله سلطان بغداد بازگردد و چنان مصالحه کند که دینور از آن

۱. متن: بکورا

علاءالدوله باشد. علاءالدوله نیز بازگردید. ابوالشوک به شهرزور رفت و آنجا را محاصره نمود و در آن نواحی آشوب و اغتشاش به راه انداخت و قلعه تیرانشاه^۱ را محاصره نمود. ابوالقاسم بن عیاض به دفاع از آن پرداخت و او را وعده داد که پسرش را از بند مهلهل خواهد رهانید. و میان او و برادرش را اصلاح خواهد کرد.

مهلهل چون شنید که ابوالشوک برادرش آهنگ شهرزور دارد از آنجا برفت و قصد سنده^۲ از بلاد ابوالشوک نمود. [ابوالشوک از ابوالقاسم بن عیاض خواست که به وعده خود وفا کند و پسرش را آزاد نماید. او پاسخ داد که مهلهل اجابت ننموده است] ابوالشوک نیز از حلوان به صامغان رفت و آنجا و همه بلاد مهلهل را به باد غارت داد. مهلهل از برابر او بگریخت. آنگاه رسولان به آمد و شد پرداختند تا میان دو برادر صلح افتاد و ابوالشوک به مستقر خویش بازآمد.

آمدن ابراهیم ینال برادر طغرلبک به ولایت ابی الشوک

ابراهیم ینال به فرمان برادرش طغرلبک به همدان آمد و آنجا را بگرفت و ابوکالیجار گرشاسب پسر علاءالدوله بن کاکویه از همدان بیرون آمد و به کردان جوزقان پیوست. ابوالشوک در این هنگام در دینور بود. از دینور به قرمیسین رفت. ابراهیم ینال دینور را گرفت و از پی او به قرمیسین شد. ابوالشوک از آنجا به حلوان رفت و هرچه در لشکر او از دیلم و کردان شادنجان بود به دفاع از قرمیسین نهاد. ابراهیم ینال به قرمیسین رفت و آنجا را به جنگ بگرفت و قتل و تاراج کرد و بسیاری از سپاه ابوالشوک را بکشت. باقیمانده لشکر به ابوالشوک که در حلوان بود، رسیدند. ابوالشوک زن و فرزند و ذخایر خود را به قلعه سیروان فرستاد و خود در آنجا ماند. ابراهیم ینال به صمیره آمد و آنجا را بگرفت و غارت کرد و کردانی را که مجاور او بودند کشتار نمود. اینان کردان جوزقان بودند، همه بگریختند. گرشاسب پسر علاءالدوله نیز در میان ایشان بود. اینان به بلاد شهابالدوله رفتند. ابراهیم ینال در آخر ماه شعبان سال ۴۳۷ به حلوان رسید. مردم حلوان به اطراف پراکنده شده بودند. طایفه‌ای از غزان از پی ایشان برفتند. آنان را در خانقین بیافتند و هرچه داشتند به غنیمت گرفتند. غزان بر آن نواحی مسلط شدند. ابوالشوک و مهلهل نزد یکدیگر رسول فرستادند. ابوالفتح پسر ابوالشوک در زندان مرده بود. مهلهل پسر خود

۱. متن: بیزارشاه

۲. متن: سند

بفرستاد و سوگند خورد که او را نکشته است و اگر یقین دارد که او ابوالفتح را کشته است پسرش ابوالغنائم را به عوض او بکشد. ابوالشوک عذر او پذیرفت و از او خشنود شد. پس دست اتفاق به یکدیگر دادند تا در برابر ینال ایستادگی کنند. ابوالشوک همه متصرفات برادرش سرخاب را از او گرفته بود جز قلعه دزدیلویه^۱، و این امر سبب جدایی آنها از یکدیگر شده بود. پس سرخاب به بندنجین رفت. سعدی پسر ابوالشوک در آنجا بود. چون سرخاب برسد سعدی به ابله رفت و سرخاب بندنجین را تاراج کرد.

درگذشت ابوالشوک و نشستن برادرش مهلهل به جای او

در سال ۴۳۷ ابوالشوک فارس بن محمد بن عناز در قلعه سیروان از حلوان درگذشت و برادرش مهلهل به جای او نشست. کردانی که از سعدی پسر برادرش روی برتافته بودند گرد او را گرفتند. سعدی به ابراهیم ینال برادر طغرل پیوست و او را به تصرف آن بلاد برانگیخت. هنگامی که ینال از حلوان باز می‌گشت بدرین طاهر بن هلال بن بدرین حسنویه را امارت قرمیسین داده بود. مهلهل در سال ۴۳۸ به آنجا لشکر کشید. بدر بگریخت و مهلهل آنجا را در تصرف آورد. آنگاه پسر خود محمد بن مهلهل را به دینور فرستاد. سپاهیان ینال در دینور بودند محمد آنان را براند و دینور را تصرف نمود.

پیوستن سعدی بن ابی‌الشوک به ابراهیم ینال

چون مهلهل بعد از برادرش ابوالشوک به حکومت رسید با مادر سعدی ازدواج کرد و به جانب سعدی ننگریست، همچنین با کردان شادانجان رفتاری ناپسند پیش گرفت. سعدی به ینال پیام فرستاد و خود با جماعتی از کردان شادانجان نزد او رفت. ینال در سال ۴۳۹ لشکری از غز همراه او کرد، وی بیامد و حلوان را بگرفت و در آنجا به نام ابراهیم ینال خطبه خواند. چون به مایدشت بازگردید عمش مهلهل به حلوان آمد و آنجا را بگرفت و خطبه به نام ینال را قطع کرد. چون سعدی این خبر بشنید با سپاهی به حلوان رفت و عمش مهلهل شهر را ترک گفته به ناحیه بلوط رفت. سعدی حلوان را گرفت سپس به سوی عمش سرخاب لشکر برد و منزلگاه‌های او را غارت کرد. آنگاه جمعی را به بندنجین فرستاد. نایب سرخاب را که در آنجا بود فروگرفتند و شهر را نیز غارت کردند.

سرخاب به قلعه دزدیلویه فرارفت و سعدی به قرمیسین بازگردید. مهلهل پسر خود را به حلوان فرستاد و او حلوان را تصرف کرد. سعدی جماعتی که بیشتر از غزان بودند گرد آورد و برفت و حلوان را بگرفت. سپس با این جماعت به سوی عمش مهلهل تاخت. چون مهلهل از نزدیک شدنش خبریافت به دژ تیرانشاه^۱ از قلاع شهرزور رفت. غزان همه آن نواحی را تاراج کردند. سعدی تیرانشاه را محاصره نمود، احمدبن طاهر سردار ینال نیز با او بود. غزان حلوان را نیز غارت نمودند و در آن نواحی ستم و تجاوز از حد گذرانیدند. [چون ابوکالیجار و وزیرش این خبر بشنیدند سپاهیان خویش را فراخواندند تا به یاری مهلهل در برابر پسر برادرش بروند و او را از آن اعمال برانند] ولی کسی قدم به میدان ننهاد.

سعدی بندنیجین را به ابوالفتح ورام^۲ به اقطاع داد و متفق شدند که به جنگ عمش سرخاب بروند. پس برفتند تا سرخاب را در قلعه دزدیلویه محاصره کنند ولی دره‌ای تنگ بر سر راه بود که چون در آن داخل شدند دیگر خلاص نیافتند. سعدی و ابوالفتح و جمعی دیگر از اعیان اسیر شدند. غزان با آنکه آن نواحی را تصرف کرده بودند بازگشتند.

شکست سرخاب و استیلای ینال بر همه متصرفاتشان

چون سرخاب، سعدی پسر ابوالشوک برادر خود را دستگیر کرد، پسرش ابوالعسکر از او خشمگین شد و خود را به کناری کشید. سرخاب را با کردان رفتاری ناپسند بود. پس همگان گرد آمدند و او را گرفتند و نزد ینال بردند او نیز چشمانش را برکند و از او خواست که سعدی پسر ابوالشوک را آزاد کند. پسرش ابوالعسکر برفت و او را آزاد کرد ولی بدان شرط که او نیز کوشش کند تا ینال بند از پدرش سرخاب بردارد. چون سعدی آزاد شد جماعتی از کردان گرد او را گرفتند. او به ابراهیم ینال پیوست ولی آنچه می‌خواست نزد او نیافت پس از او جدا شده به دسکره بازگردید و به خلیفه و نایبان ابوکالیجار نامه نوشت که بار دیگر اطاعت ایشان را گردن نهد.

[در سال ۴۳۹ ابراهیم ینال به قلعه کنگور رفت و پس از تصرف آن به همدان باز گردید و سپاهی برای گرفتن قلعه‌های سرخاب روان نمود و مردی به نام احمد را بر آن

۱. متن: تیرازشاه

۲. متن: دارم

سپاه فرماندهی داد و سرخاب را نیز به او سپرد تا به وسیله او قلعه‌هایش را بگشاید. نخست با او به قلعه کلکان^۱ رفت. ساکنان قلعه به مدافعه پرداختند. آن‌گاه به قلعه دزدیلویه رفتند و آن را در محاصره گرفتند و طایفه‌ای نیز به قلعه بندینجین رفتند و آن را غارت نمودند. و در آنجا اعمال سخت نکوهیده چون قتل و شکنجه تاسر حدمرگ برای گرفتن اموال ایشان و تجاوز به آنان مرتکب شدند.

جماعتی از غزان به سوی ابوالفتح بن ورام رفتند. او خان و مان بگذاشت و برفت. قصدش آن بود که غزان به غارت خان و مان او و یارانش مشغول شوند آن‌گاه برسرخان تازد ولی غزان در اینجا غارت نپرداختند. ابوالفتح خود به غزان حمله نمود و بر آنان ظفر یافت و از بغداد مدد طلبید ولی به ندایش پاسخ ندادند. او نیز خان و مان خویش و یارانش را به جانب غربی دجله نقل نمود.

در ماه رجب غزان برسر سعدی بن ابی‌الشوک تاختند. او در دو فرسنگی باجسری^۲ بود. سعدی و همراهانش گریختند و هرچه داشتند برای غزان نهادند. غزان همه آن اعمال و دسکره و هارونیه و قصرشاپور را غارت کردند و از مردم بعضی را کشتند و بعضی در آب غرق شدند و بعضی از سرما به هلاکت رسیدند. سعدی خود به دیالی رسید و از آنجا نزد ابوالاغر دیس بن مزید رفت و نزد او اقامت گزید.

ینال قلعه سیروان را محاصره کرد و بر مردم سخت گرفت و گروه‌هایی به بلاد اطراف فرستاد و تا تکریت پیش رفت. مردم سیروان از او امان خواستند، امانشان داد و سیروان را تصرف کرد و گنجینه‌های سعدی را برگرفت و یکی از یاران خود را بر آن امارت داد. صاحب قلعه سرماج^۳ درگذشت [او پسر بدر بن حسنویه بود]. پس از او قلعه سرماج به ینال تسلیم شد. ینال وزیر خود را به شهرزور فرستاد. او شهرزور را بگرفت و مهلهل از آنجا بگریخت و به جایی دوردست رفت. ینال قلعه تیرانشاه^۴ را محاصره نمود.

مهلهل به مردم شهرزور پیام داد که به ناگاه بر غزانی که در نزدیکی آنها هستند بتازند و ایشان را بکشند. این پیام آشکار شد و یکی از سرداران ینال پیامد و مردم را کشتاری سخت کرد.

غزانی که در بند نیجین بودند به سوی نهر سلیل راندند و با ابودلف قاسم بن محمد

۱. متن: کلجان

۲. متن: باجس

۳. متن: سیروان

۴. متن: هوازشاه

جاوانی قتالی سخت کردند. در این قتال ابودلف پیروز شد و هرچه غزان داشتند به غنیمت گرفت.

در ماه ذوالحجه جمعی از غزان به دیار علی بن القاسم کرد حمله بردند و دست به غارت و کشتار گشودند ولی کردان دره‌ها را سد کردند و راه بر آنان گرفتند و هرچه غارت کرده بودند بستند و جمعی کثیر از ایشان را کشتند.

احمد بن طاهر سردار ینال همچنان قلعه تیران شاه را در شهرزور در محاصره داشت تا سال ۴۴۰ در رسید، در این هنگام مرگ در لشکر او فتاد. از ینال یاری خواست ولی ینال به یاری او نشتافت. احمد بن طاهر از آنجا برخاست و به مایدشت^۱ رفت. چون خبر به مهلهل رسید یکی از فرزندان خود را به شهرزور فرستاد. او شهرزور را بگرفت و غزان از سیروان رفتند.

سپاهیان بغداد به حلوان رفتند و قلعه آن را در محاصره گرفتند ولی بر آن ظفر نیافتند و آن نواحی را تاراج کردند و هرچه از غزان باقی مانده بود آنان برگرفتند و همه آن اعمال ویران گردید. مهلهل به بغداد رفت و همه زن و فرزند و اموالش را در بغداد نهاد و به خیمه‌های خود که در شش فرسنگی بود بازگردید. در این احوال جمعی از لشکر بغداد به بندنجین رفتند و با غزانی که در آنجا بودند به نبرد پرداختند. غزان آنان را منهزم ساختند و همه را کشتند.

بقیه اخبار مهلهل و ابن ابی الشوک و انقراض حکومتشان

مهلهل برادر ابوالشوک در سال ۴۴۳ نزد سلطان طغرلبک رفت. طغرل با او نیکی کرد و او را بر اقطاعش در سیروان و دقوفا و شهرزور و صامغان ابقا کرد. مهلهل خواست که برادرش سرخاب را که در نزد او محبوس بود آزاد کند. سلطان او را آزاد کرد و قلعه ماهکی را به اقطاع او داد. این قلعه پیش از این از آن او بود چون آزاد شد به آنجا رفت. همچنین سعدی بن ابی الشوک را قلعه راوندین^۲ به اقطاع داد. سپس در سال ۴۴۶ او را با لشکری از غز به نواحی عراق فرستاد. او در مایدشت فرود آمد و خود جریده به سوی ابودلف جاوانی رفت. ابودلف از برابر او بگریخت. سعدی از پی او برفت و بر او دست یافت و اموالش را غارت کرد ولی او خود جان برهانید.

۱. متن: مایدشیر

۲. متن: رادند بین

این خبر به پسردایی^۱ او خالد بن عمر رسید. او بر زریر^۲ و مطر پسران علی بن مقن^۳ عقیلی فرود آمده بود. او پسران خود را نزد سعدی فرستاد و از مهلهل شکایت کردند. سعدی به آنان وعده یاری داد. چون از نزد او بازگشتند یاران مهلهل راه بر آنان گرفتند. پس از زد و خوردی عقیلیان بر آنان ظفر یافتند و چندتن از ایشان را به اسارت گرفتند. مهلهل خبر یافت، با پانصد مرد به جایگاه زریر و مطر بیامد و در تل عکبرا با آنان به نبرد پرداخت و اموالشان را به غارت برد. آنگاه به سوی سعدی که در سامرا بود لشکر برد. سعدی در این نبرد بر عم خود مهلهل پیروز شد و او و پسرش مالک را به اسارت گرفت و آنچه از بنی عقیل به غنیمت برده بودند از ایشان بستد و به حلوان بازگردید.

[در سال ۴۴۵] اوضاع بغداد آشفته شد. گفتیم که در سال ۴۴۵ سعدی عم خود مهلهل را اسیر کرد. پسرش بدر بن مهلهل نزد سلطان طغرل آمد و از او خواست که نزد سعدی کس فرستد تا پدرش را که در بند اسارت اوست آزاد کند. پسری نیز از آن سعدی نزد سلطان طغرل گروگان بود. سلطان او را نزد پدرش فرستاد به عوض مهلهل، و فرمان داد که مهلهل را آزاد نماید. سعدی به خشم آمد و فرمان سلطان اطاعت ننمود و از همدان به حلوان رفت و قصد تسخیر آن داشت ولی نتوانست و همچنان میان روشنباد^۴ و بردان در آمد و شد بود و به اشکار با سلطان طغرلبک مخالفت می نمود. آنگاه نامه‌ای به الملک الرحیم نوشت و به اطاعت او درآمد. طغرلبک سپاهی همراه با بدر بن مهلهل به شهرزور فرستاد. ابراهیم بن اسحاق [و سخت کمان] دو تن از بزرگان لشکر طغرل نیز در این سپاه بودند. در آنجا با سعدی نبرد در گرفت. سعدی شکست خورد و به قلعه روشنباد پناه برد.

بدر بن مهلهل به شهرزور درآمد و ابراهیم بن اسحاق به حلوان رفت و در آنجا درنگ کرد.

در سال ۴۴۶ ابراهیم بن اسحاق از حلوان به دسکره رفت و آنجا را غارت کرد و مردم را بکشت. سپس به روشنباد رفت، دژ سعدی در آنجا بود و همه گنجینه‌هایش در آن دژ و نیز دژ بردان. سعدی در برابر سپاه غزان بایستاد و همه آن اعمال ویران شد و در این ایام دیلم در همه جا ناتوان شده بود. طغرلبک گروه دیگر از غزان را به سرداری ابوعلی پسر ابوکالیجار به اهواز فرستاد. آنان اهواز را گرفتند و تاراج کردند. مردم از غارت و

۱. متن: پسر عم

۲. متن: وزیر

۳. متن: معن

۴. متن: رشقباد

مصادره و شکنجه رنج‌های بسیار دیدند. دعوت طغرلیک در بغداد همه‌جا را گرفت. دولت کردان نیز متقرض شد و در سپاه سلطان طغرلیک مندرج گردیدند. تلک‌الایامُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ. وَاللَّهِ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ. وَاللَّهُ يَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ. لارا دلامره.

Kitāb al-‘Ibar

vol. 3

by

‘Abd al-Rahmān Ibn Khaldūn

Translated by

‘Abd al-Muhammad Āyatī



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehran, 2004